

سرمایه‌داری دولتی شوروی!

۳۰. ب. احتمال‌ها

محمد قراگوزلو

در اهمیت کلیدی انقلاب اکتبر و شوروی همین بس که کافیست یک سطر در باره‌ی بلشویک‌ها گفته شود تا بخش غالب "دیدگاه سیاسی" هر فرد و جریانی به وضوح دانسته آید. از این منظر هیچ رخ‌نمودی همچون انقلاب اکتبر تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی را متأثر و متحول نساخته است. این خصلت انقلاب اکتبر بدون مبالغه تا زمانی که سوسیالیسم مارکس موضوعیت داشته باشد به‌قوت خود باقی خواهد ماند. و سوسیالیسم تا زمانی که استثمار و نابرابری بر زندگی انسان مسلط است، همچنان موضوعیت خود را حفظ خواهد کرد. با تبلیغات و کتاب و رسانه و روزنامه و هایک و پوپر و فریدمن و کوتوله‌هایی از جنس فوکویاما ذره‌یی از حقانیت و ضرورت اجتناب‌ناپذیر سوسیالیسم کاسته نخواهد شد. باری... ادامه دهیم!

نکته‌ی قابل تامل این است که در ابتدای انقلاب اکتبر تمام کمونیست‌های روسیه پیروزی قطعی انقلاب را مستلزم پیروزی انقلاب جهانی کارگری می‌دانستند. حتا زمانی که **زینوویف** در کمینترن علیه **تروتسکی** موضع می‌گرفت از ضرورت بی‌چون و چرای انقلاب جهانی دفاع می‌کرد. ولی در سال‌های ۸-۱۹۲۵ زمانی که صف‌بندی‌ها در حزب بلشویک مشخص‌تر شد و مشکلات اقتصادی یکی پس از دیگری دولت را به تنگناهای متعددی کشاند که پیش‌بینی آن‌ها در سپیده دم انقلاب غیر متحمل بود، جریان ناسیونالیستی - سنتریستی حزب بلشویک، پشت تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" قدرت را قبضه کرد و با همین تئوری مخالفان خود را از میان برداشت. بی‌هوده نبود که به محض تحکیم پایه‌های دولت استالینی جبهه‌ی گسترده‌ی بورژوازی خلع ید شده (روس‌های سفید خارج نشین) در کنار خرده بورژوازی رو به اعتلا (دهقانان صاحب مالکیت) از برنامه-ریزی اقتصادی مبتنی بر صنعتی کردن روسیه، نهایت حمایت را به عمل آوردند. بورژوازی روس همواره با ویژگی "عظمت‌طلبی" خصلت‌نما بوده. از مناسبت‌ها و رابطه‌های درون طبقاتی گرفته تا عرض اندام در سیاست خارجی، عظمت‌طلبی ناسیونالیستی همیشه ساز و کارهای این بورژوازی را آب‌بندی کرده است. برای یک دوره‌ی کوتاه انقلاب اکتبر بورژوازی روس را با تمام خصلت‌های اخلاقی‌اش به حاشیه راند. به حاشیه راند اما سرکوب و منهدم نکرد. نمایندگان ریز و درشت این بورژوازی که این سو و آن سو رانده شده و مترصد فرصتی برای تجدید آرایش و بازگشت به قدرت سیاسی بودند، روزه‌های حفر شده در جریان نپ را به شکافی برای بازگشت تبدیل کردند. مرگ نابه‌هنگام لنین این شکاف‌ها را به بزرگ‌راهی ارتقا داد که انگار برای عروج عظمت‌طلبی این بورژوازی طراحی شده بود. مضاف به این‌که در این دوران جریانی که خود را منتسب به **لنین** می‌دانست و معتقد بود با تداوم نپ، انقلاب جهانی به کومک تقویت پایه‌های دولت بلشویکی خواهد آمد عملاً کنار رفت و تئوری انقلاب جهانی مغلوب سیاست سوسیالیسم در یک کشور شد. تحولات بعد از سال ۱۹۲۸ به سرعت هواداران تئوری "**پیروزی انقلاب روسیه در گرو انقلاب جهانی کارگری است**" را کنار زد و شاخص‌ترین مدافع این خط یعنی **تروتسکی** را به تبعید فرستاد. از این دوره به بعد صدور این حکم که "دولت کارگری" عملاً منافع طبقه‌ی کارگر روسیه را نمایندگی نمی‌کرد، چندان دشوار نیست. حاکمیت **استالین** و غلبه‌ی خط سوسیالیسم در یک کشور به تدریج چنان قوت گرفت که حتا هواداران انقلاب جهانی و جناح چپ بلشویک‌ها (**تروتسکی** - **زینوویف**) نیز خواهناخواه روند پلمیک-های حزبی را بر محور آن ادامه دادند.

در این جا ممکن است پرسیده شود اگر **لنین** در این دوران حیاتی (۲۸-۱۹۲۵) کماکان زنده و در راس قدرت بود، کدام روش را پیش می‌گرفت؟ بی‌تردید پاسخ به این سوال دشوار است.

- آیا **لنین** مسیر رشد غیر سوسیالیستی و نپ را همچنان استمرار می‌داد؟
- آیا **لنین** برای برون رفت از بحران یک برنامه‌ی سیاسی را پیش می‌کشید؟
- آیا **لنین** برنامه‌ی جدیدی به منظور ایجاد تحول اقتصادی مطرح می‌کرد؟
- آیا نپ برای **لنین** فقط یک دوره‌ی گذار کوتاه مدت برای تحکیم قدرت دولت کارگری و عبور از شرایط بحران انقلابی بود؟

- برنامه‌ی **لنین** برای "تجارت خارجی" و تاثیر آن بر مناسبات اجتماعی و روابط تولیدی داخلی مبتنی بر چه اصولی می‌توانست باشد؟
- آیا پیروزی روش‌های پیش‌نهادی **تروتسکی** از جمله ملی‌سازی زمین و صنایع و مقابله با سرمایه‌ی انحصاری دولتی و کوبیدن مسیر رشد بوروکراسی و تقویت پایه‌های دموکراسی کارگری می‌توانست مانع از بازگشت و عروج سرمایه‌داری به روسیه شود؟
- در این صورت مضمون اقتصادی طرح **تروتسکی** بر کدام پایه استوار بود؟ آیا اقتصاد به سوی سوسیالیسم برای عبور از بحران می‌باید بر پاشنه‌ی تمرین دموکراسی برای طبقه‌ی کارگر می‌چرخید؟ و به این اعتبار آیا کنار گذاشتن "سانترالیسم دموکراتیک" زمینه‌ساز خروج انقلاب از ریل سوسیالیستی بود؟
- آیا متهم کردن بلشویک‌ها به نداشتن برنامه‌ی مشخص اقتصادی در غلظیدن به نظریه‌پردازی‌های مبتنی بر سوسیالیسم اتوپیک و عقلانی نیست؟
- آیا ضعف تدریجی شوراهای کارگری که از سال ۱۹۲۳ قوت گرفت مانع از انتقال طبقاتی در روسیه شد؟ با این تصویر چرا شوراهای کارگری که در سال ۱۹۱۷ کاملاً فعال بودند نتوانستند همان هنگام این پروسه را تسریع کنند؟ با وجود گوسپلان (Gosplan) و وزارت مالی آیا شوراها می‌توانستند اعمال قدرت اقتصادی سیاسی کنند؟
- اگر بوروکراسی به یک مفهوم عارضه و روبنای برنامه‌های صنعتی‌سازی پنج ساله بود و ریشه در سنت‌های فرهنگ تزاری داشت، چرا باید آن را – همچون **تروتسکی** و به خصوص نئوتروتسکیست‌هایی همچون **کلیف** و یک برهه **کاستوریا دیس** – به‌عنوان عامل اصلی انحراف و انحطاط و شکست انقلاب اکتبر عمده کنیم؟
- واقعیت این است که حوادث سال‌های ۲۳-۱۹۱۷ (جنگ داخلی - قحطی و...) ابتدا به پایه‌های دموکراسی شورائی ضربه زد و از سال ۱۹۲۴ به بعد تدریجاً شوراها و کمیته‌های کارخانه را از تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی کشور بیرون گذاشت و رهبری حزب و نخبه‌گان حزبی را به جای حاکمیت طبقه‌ی کارگر قرار داد. آیا نقد اقتصاد شوروی و تحلیل دلایل شکست از این منظر - که در میان تروتسکیست‌ها هواداران جدی دارد - راهگشای حل مسأله‌ی شوروی تواند بود؟

پاسخ به راحل مسأله‌ی شوروی نمی‌تواند، این مباحث و نکات مشابه را مکتوم بگذارد.

ادامه دارد....

پنج‌شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۹۷